

سیاست در نظر ایرانیان عصر صفوی

دکتر علیرضا کریمی عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

چکیده

عصر صفویه یکی از ادوار مهم ایجاد تاریخ روابط خارجی ایران با کشورهای اروپایی است از این رو بررسی سیاست و شقوق آن در آینه نگاه شاهان و مردم ایران عصر صفوی و بخصوص در حوزه سیاست خارجی مهم ترین هدف این مقاله است. در این مقاله به این امر پرداخته شده است که ایرانیان در مقایسه با اروپاییان همان عصر دیدگاهی متفاوت نسبت به سیاست داخلی و خارجی داشته اند. این تفاوت ها بنیادین و مبتنی بر آموزه های تاریخی و تحولات در نظام معرفتی اروپاییان بوده است. هم چنین در این پژوهش بر این تأکید شده است که ایرانیان از پادشاه تا عموم مردم به دلایلی هیچگاه زمینه لازم برای درک تحولات موجود در اروپا را نداشتند و آنها هرگز نمی توانستند از اندیشه ای واحد در خصوص سیاست برخوردار باشند.

واژگان کلیدی: صفویه، سیاست، روابط خارجی، سیاست خارجی، اروپاییان.

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۱

E-mail: ali- karimi@tabrizu.ac.ir

مقدمه

بر اساس منابع و مدارک تاریخی بی‌تردید دوره صفویه نخستین عصری است که زمینه‌های یک دیپلماسی منظم و پایدار بین ایران و کشورهای اروپایی ایجاد شده است. از این رو درک ایرانیان از مفهوم سیاست (Policy) سخت‌حایز اهمیت است آیا درک آنها در باره آن مشابه درک اروپاییان در همان‌زمان بود؟ آیا بین تصور مردم عادی ایران و تصور پادشاهان صفوی از سیاست تفاوتی وجود داشت؟ بینش سیاسی مردم ایران عصر صفوی و پادشاهان آنها به چه میزانی بود؟ آیا نگاه ایرانیان به سیاست با نگاه سنتی آنها به آن همخوانی داشت؟ یا اینکه بایستی بگوییم ایرانیان نیز همچون اروپاییان آن عصر از مفهوم سنتی سیاست فاصله گرفته و یا لاقلاً در اثر ارتباط با اروپاییان تا حدودی از آنها در این زمینه تاثیر پذیرفته بودند؟

پاسخ به سوالات فوق مستلزم مطالعه آثار پیشینیان است؛ اما این مقصود را بیشتر از هر چیز در خاطرات اروپاییان آن عصر می‌توان یافت. از این روی در اینجا تلاش به عمل آمده تا برای اثبات این هدف در سفرنامه‌ها و یادداشت‌های اروپاییان جستجو شود. اگرچه اعتماد کامل و بدون کم و کاست نسبت به یادداشت‌های اروپاییان عاقلانه نیست، ولی از آنجائی که اروپاییان فراوانی در آن عصر از ایران دیدار نموده و از خودآثاری به جای گذاشته‌اند که امکان مقایسه آثار آنها با یکدیگر وجود دارد، می‌توان با اطمینان بیشتری از یادداشت‌های آنها استفاده کرد.

جایگاه شاه در ساختار سیاسی

با مطالعه آثار سفرنامه‌ای این دوره این نکته استنباط می‌شود که شاهان صفوی در نظر ایرانیان این عصر همچون شاهان ایران قبل از اسلام از جایگاه قدسی، انحصاری و دست‌نیافتنی ویژه‌ای برخوردارند. کمپفر القاب و عناوینی را از باور مردم درباره شاه نقل می‌کند که همه حاکی از ادعای فوق‌الذکر می‌باشد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۶ - ۱۷). القابی نظیر ولی نعمت، عالم پناه، جهان پناه، اقدس، برادر آفتاب، سپهر رکاب، صاحب قران که کمپفر نقل کرده همه در ادبیات دیوانی و درباری و شفاهی معمول بود و از آنجا که پیوسته بین زبان و ذهن ارتباط بوده، می‌توانیم بپذیریم که القاب مذکور حقیقتاً مورد پذیرش مردم بوده است. پادشاهی با این القاب اختیارات نامحدودی می‌توانست داشته باشد، چراکه او نشانه قدرت، عدالت، صاحب فره ایزدی، جانشین پیامبر و ائمه و سمبول هر ارزشی (همان: ۱۴ و شاردن، ۱۳۴۹/ج ۷: ۱۳۱) بود. بنابر این پادشاه در دوره صفوی مالک مطلق و عملاً ایران ملک شاه بود

و تنها او بخشنده و یا پس گیرنده املاک بود (سانسون: ۱۳۳). کمپفر که سیاحی تیزبین و دقیق بود شاه صفوی را برخوردار از حقوق کاملاً نامحدود و مستقل در امر و رای معرفی می کند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۴). سانسون هم همین نظر را تایید می کند و می گوید که او مال و جان رعایا را مالک بود و هر تصمیمی را می توانست در باره آنها بگیرد (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۴). بی تردید این معنا در ذهن و زبان مردم نیز ریشه کرده و آنها پیوسته بدان پایبند بودند. این مفهوم از تصریحات افرادی چون کمپفر، فیگوئروا و شاردن به خوبی آشکار می گردد. اینها تصریح دارند که مردم در مورد تقدس و معصومیت شاهان صفوی به اندازه ای مبالغه می کنند که کرامات و خوارق عادات زیادی برای آنها قایل شده بودند و حتی قدرت شفادهی بی نظیری را نسبت به آنها قایل بودند. غلو در این زمینه به حدی بود که کمپفر در خاطراتش می نویسد "بسیاری از بیماران شفای خود را بیشتر در آب لگن دستشویی شاه می جستند تا در داروی داروخانه" (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۵ و ۲۶۴؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۵۹ و شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۸: ۱۴۴ - ۱۳۹).

بدیهی است در کشوری برخوردار از چنان پادشاهی همه چیز حول محور شاه می گردد و تعالی و تدانی کشور بسته به توانمندی و یا ناتوانی شاه در نوسان خواهد بود. مردم نیز پادشاهی با ویژگی های شخصی برتر دوست تر می داشتند، چرا که امنیت و عدالت در دوره چنین پادشاهی بیشتر می شد. در سایه امنیت و عدالت بیشتر رفاهی و اقتصادی مردم بهبود می یافت. تجارت و صنعت و کشاورزی رشد می کرد و قیمت ها متعادل می شد، چرا که نظارت بر قیمت ها و بر کیفیت و کمیت اجناس در بازار بیشتر می شد. این نکته را به وضوح می توان از لابه لای اسناد و خاطرات آن عصر دریافت (شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۷: ۱۳۱؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۷۲-۱۷۱؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۳۰ و ویلم فلور، ۲۵۳۶: ۷۸ - ۷۱).

آشنایی ایرانیان با نظام های سیاسی

مردم ایران در دوره صفویه عموماً فقط یک نوع حکومت را می شناختند و آن نیز فقط سبک ایرانی حکومت بود. حکومت جمهوری به طور کلی برای مردم ناشناخته بود (شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۸: ۲۰۱). این در حالی بود که تا زمان شاردن هشتاد سال بود که جمهوری هلند از طریق هند شرقی خود در شهرهای ایران فعالیت داشت (شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۶: ۷۷۱ - ۷۷۰). عجیب تر آنکه طبق نامه های شاه ایران و سفرای هلند که فلور آنها را گرد آورده است، ظاهراً حتی شاه عباس اول نیز از نظام جمهوری

هلند بی خبر بود و آن را پادشاهی تصور می کرد (ویلیم فلور، ۲۵۳۶: ۱۲۳) از این رو او در نامه هایش حاکم هلند را تحت عنوان «پادشاه الندیس» و «والی کبیر وندیک» مخاطب قرار داده است (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۲۹). این امر در مورد بعضی شاهان دیگر صفوی نظیر شاه سلطان حسین به مراتب شدیدتر مطرح است، موریس هربرت در این رابطه می نویسد: "شاه ایران [شاه سلطان حسین] نسبت به فرانسه و طرز حکومت آن و اخلاق و آداب و اهالی آن بیشتر از اطلاع او نسبت به کره ماه نبود" (هربرت، ۱۳۶۲: ۱۲۳). اینکه شاهان ایران چرا اینقدر بی اطلاع بودند و یا وانمود به بیخبری می کردند جای بسی تامل است.

در مورد مردم عادی بایستی با اطمینان ادعا کرد که نسبت به انواع حکومت های دیگر بی اطلاع بودند. شاردن علت بی اطلاعی مردم را نسبت به حکومت جمهوری هلند و یا هر حکومت پارلمانی دیگر را در دو چیز می داند: "۱- جهل مرکب آنها به علم تاریخ ۲- خطای اعضای کمپانی هند شرقی در شناساندن واقعی خود به ایرانیان" (شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۶: ۷۱). شاردن در توضیح دلیل اخیرش می نویسد که اعضای شرکت تجاری هلند از تمایلات استبدادی حکومت های مشرق زمین آگاه بودند، لذا مدیران شرکت هنگام اعزام سفیر به ایران اعتبارنامه خود را از مقام کل باتاوایا از طریق پرنس درانژ دریافت می داشتند و چنان می نمودند که او سلطان کشور است (همان/ ج ۶: ۷۷ - ۷۱). این رفتار هلندی ها را از چند جهت می توان توضیح داد: ۱- هدف آنها از آمدن به ایران تنویر افکار عمومی در راستای پیشرفت و ترقی نبود. ۲- مردم ایران زبان اروپایی را نمی دانستند و علاقه ای نیز برای دانستن آن نداشتند. ۳- باورهای مذهبی مردم آنها را از برقراری هر نوع ارتباط با اروپاییان مانع می شد (بهاءالدین عاملی، بی تا: ۲۹ و ۲۰۲ و ۳۴۰؛ اولثاریوس، ۱۳۶۳/ ج ۲: ۴۶۱؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۹۲؛ شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۴: ۱۵۳ و ۳۶۷ - ۳۶۶؛ تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۹۰؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۷۴؛ کارری، بی تا: ۳۹).

سیاست خارجی در نظر ایرانیان

سیاست خارجی ایران عصر صفوی از چند عامل سیاسی و دینی ویژه ای تبعیت می کرد: ۱- سیاست خارجی ایران آن عصر متناسب با نوع نظام سیاسی ایران بود. این نظام از یک قالب سنتی برخوردار بود که تفکر مترتب بر آن با تفکر نظام های سیاسی که در اروپا بعد از رنسانس تدریجاً یکی پس از دیگری ظهور کردند، متفاوت بود. ۲- سیاست خارجی ایران تا حدود زیادی تحت تاثیر تهدیدات

همسایگان اوزبک و بویژه عثمانی خود قرار داشت. از این روی گسترش رابطه با اروپا در صدر اولویت‌های سیاست خارجی ایران بود.

روابط خارجی ایران عصر صفوی بشدت متأثر از سیاست خارجی آن بود. تا زمان عباس اول روابط ایران با اروپا چندان گسترش زیادی نیافته بود، چراکه تهماسب اول به واسطه تعصب مذهبی و هم به واسطه تجربه تلخ ارتباط اسماعیل اول با اروپاییان چندان راغب به ارتباط با اروپاییان نبود. او دیده بود که در زمان پدرش هر وقت فشار عثمانی بر ایران افزون شد اروپاییان ایران را در جنگ با عثمانی تنها گذاشتند به گونه ای که منتهی به شکست ایران در جنگ چالدران از عثمانی شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۳۹-۳۸؛ فلسفی، ۱۳۵۳/ج ۳: ۶۷؛ شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۹۰). از طرف دیگر تا زمان عباس اول هنوز پرتغال مهم ترین و شاید تنها قدرت دریایی بود؛ اما کم کم انگلستان و بعد هلند و سپس فرانسه با تقویت قوای دریایی خود و غلبه بر پرتغال متوجه ایران شدند. از این رو حتی چنانچه شاهان صفوی تا قبل از عباس اول اراده توسعه روابط با اروپا می داشتند، این مهم کاملاً ممکن نبود.

شاید تصور شود که سیاست خارجی شاه عباس اول مبتنی بر اقتدار و هوشمندی بیشتری نسبت به اسلاف خود بوده و همین باعث توفیقات بیشتر او در این رابطه شده بود. اگرچه این ادعا در مورد بعضی از اسلاف وی می تواند درست باشد، ولی به طور مطلق پذیرفتنی نیست، چراکه اقتدار دریایی دولت های اروپایی به مرور در حال افزایش بود و طبعاً شاهان ایران در برخورد با آنها می بایستی از درایت و توانمندی بیشتری برخوردار باشند. این حقیقت در اواخر دوره صفویه بویژه در زمان شاه سلیمان صفوی (در ادامه به آن خواهیم پرداخت) بیشتر معنا پیدا می کرد؛ اما نباید تردید نمود که سیاست خارجی همه شاهان صفوی از یک الگوی سنتی تاریخی پیروی می کرد. همین الگو بود که در زمان عباس اول منتهی به عقد قراردادهایی با اروپاییان شد که با اندیشه Nation - State سازگاری نداشت. در این قراردادها امتیازات یکجانبه فراوانی در زمینه های قضایی، گمرکی، تجاری و ... به آنها واگذار می گردید. این قراردادها در ازمنه حکومت بعضی از شاهان دیگر صفویه نیز تکرار شد (ر ک: رحیم لو، ۱۳۵۱: ۲۴۵-۲۳۲). این در حالی بود که اروپاییان در روابط خود با جهان از دریچه‌ای متفاوت می نگرستند.

مقایسه دیدگاه‌های متفاوت ایران و اروپا نسبت به روابط متقابل

دوره صفویه که دنباله تاریخ چند هزار ساله ایران بوده است. به لحاظ ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم همچنان ادامه آن بود، لذا روح همگون اشرافیت و فئودالیسم در ادوار قبل از صفویه بر این دوره نیز حاکم بوده است. روحی که در اثر آمیزش فئودالیسم و اقوام صحراگرد، شخصیت یافته و آن را متمایز از نوع غربی آن کرده بود. روحی که به نوعی اخلاق و پیمان دوستی و برادری باور داشت که با اخلاق و پیمان دوستی از نوع بورژوازی اساساً متفاوت بود. نگاه صفویه به قدرت‌های اروپایی و پیمان با آنها مثل نگرش یک قبیله و یا فئودال به قبایل و فئودال‌های دیگر و پیمان‌های ویژه آنها بود. به اعتقاد نگارنده در طول دوره صفویه اگر چه روابط اقتصادی سیاسی ایران با اروپا از افت و خیز بسیاری برخوردار بود، ولی در تمام این مدت همواره این دو نسبت به یکدیگر از دو نگرش کاملاً متفاوت برخوردار بودند. همانگونه که گفته شد نوع نگاه صفویه به اروپا مبتنی بر ناآگاهی کامل از اوضاع و احوال و سیاست‌های اروپا بوده است و حال آنکه نوع نگرش اروپا نسبت به ایران مبتنی بر نوعی اخلاق سوداگرانه و سودجویانه صرف و اعتماد به آگاهی خود و حماقت طرف دیگر بوده است. اروپاییان دو هدف اصلی را در برقراری ارتباط دوستانه با ایران تعقیب می‌کردند. اولین و مهم‌ترین هدف، ارتباط تجاری با ایران و جذب فلزات گرانبه‌ای موجود در ایران به اروپا بوده است و در درجه بعد بردن حداکثر استفاده سیاسی و نظامی از ایران به عنوان شریک نظامی در جنگ با عثمانی بوده است. اروپاییان بر اساس همان اخلاق سرمایه‌داری که در تمام زمینه‌های حیات آنها نفوذ یافته بود می‌کوشیدند که با استفاده از نگاه سنتی سیاست‌گذاران صفویه، از آنها تنها هنگامی که فشار عثمانی‌ها بر روی اروپا افزون می‌گشت استفاده نمایند و آنها برقرار دادها و معاهدات خود با ایران در هر زمینه‌ای از جمله این مورد، تا زمانی پایبند بودند که می‌توانستند از ایران در راستای منافع خود، آن هم به طور یکجانبه بهره‌گیرند.

پادشاهان صفوی از ابتدای تسلط سلسله‌شان بر ایران نسبت به اروپا در یک حالت پارادوکسی عجیبی به سر می‌بردند. اولاً موانع مذهبی در ایجاد روابط دوستانه با اروپا آنها را جداً دچار مشکل می‌کرد. ما این را از منابع مربوط به آن دوره اعم از سفرنامه و کتب مذهبی به راحتی می‌فهمیم. این دیدگاه نه تنها در بین علما شناخته شده بود، بلکه به واسطه وجود رسالات مذهبی - فقهی موجود در دسترس عموم (نظیر جامع عباسی) در بین آنها هم وجود داشت.

جنگ های طولانی مسلمانان با مسیحیان نفرت شدیدی را در آنها نسبت به مسیحیان ایجاد کرده بود. این ذهنیت تاریخی همراه با دستورات فراوان فقهی و روایی که در حرمت ارتباط با مسیحیان در دست بود، عاملی بسیار جدی در بازدارندگی ایرانیان از برقراری ارتباط با اروپاییان می شده است. حتی یکی از روحانیون بزرگ آن زمان به نام عبدالحی بن عبدالرزاق الرضوی کاشانی گفته است که یکی از علل مستجاب نشدن دعای مسلمانان آن است که شمار کافرانی که به عنوان بازرگان از هند به سوی ایران سرازیر می شوند رو به فزونی است. همچنین از سیاحتنامه های اروپاییان هم به حس تنفر مردم از مسیحیان و به تبع آن اروپاییان می توان پی برد. بنابراین پادشاهان در ارتباط با اروپاییان هم از طرف بعضی از علما و هم از طرف مردم و نیز به واسطه نوع تربیتشان، دچار مشکل بودند؛ اما نیاز شدید آنها به یک متحد جنگی که بتواند سلاح های جدید جنگی را از او بگیرد تا بتوانند در مقابل بزرگ ترین دشمن خود و نیز بزرگ ترین امپراتور جهان مقاومت کنند همچنین نیاز به یک متحد جنگی که می توانست به هنگام افزایش فشار عثمانی بر ایران با حملات خود به آن، از فشار بر روی ایران بکاهد بشدت احساس می شد؛ اما شاهان صفوی در همان ابتدا فهمیدند که اروپا دوستی پیمان شکن است که نمی شود به آن اعتماد کرد. علی رغم این شناخت، صفویان هرگز نخواستند که روابط خود را به کلی با اروپاییان قطع سازند.

بدیهی است علت آن، چیزی جز عدم آگاهی سیاستمداران صفوی از نوع نگرش اروپاییان به جهان نبود. در طول دوران صفویه هرگاه رابطه شان با اروپا بهبود می یافت رعایت مسیحیان و ارمنیان هم در ایران بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و هرگاه بی اعتمادی نسبت به اروپا زیاد می شد مسیحیان نیز بیشتر اذیت می شدند. اصولاً رابطه اروپا با شرق با قدرت گرفتن عثمانی افزایش می یابد. ما در منابع می بینیم که حتی هنگامی که صفویه هنوز به قدرت نرسیده بود جمهوری و نیز به واسطه تهدیدات عثمانی در سال های ۱۴۷۱ و ۱۴۷۸ و ۱۴۸۳ سه سفیر نزد اوزون حسن آق قویونلو فرستاده و به وی پیشنهادهای داده و حتی برای او مقداری اسلحه و مهمات فرستاد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۵).^(۴) پس از به قدرت رسیدن صفویه شاه اسماعیل خطر همسایه غربی را احساس کرد، لذا در پی یافتن متحدی برآمد. ابتدا متوجه پرتغالی ها شد که به ریاست آلبوکرک هرمز را در تصرف داشت در ۱۵۱۵ م. ۹۲۱ هـ. پیمانی بین نماینده شاه اسماعیل و آلبوکرک منعقد شد که به موجب آن اسماعیل پذیرفت در مقابل گرفتن کمک نظامی و اسلحه از پرتغال، تسلط آن را بر هرمز به رسمیت شناخته و از هر گونه ادعایی نسبت به هرمز خودداری کند (همان: ۲۳ - ۲۲)؛ اما این معاهده از طرف پرتغال اجرا نشد، در حالی که ایران عدم حق سیادت خود را بر آنجا رسماً اعتراف کرده بود.

شاه اسماعیل سفیری به نزد دولت ونیز فرستاد این دولت هم به واسطه اینکه به تازگی با دولت عثمانی پیمان صلح بسته بود از همراهی با اسماعیل خودداری کرد. شاه اسماعیل همچنین سفیری را به مجارستان، لهستان، آلمان و اسپانیا فرستاد (همان: ۲۵ - ۲۴)؛ اما هیچکدام نتیجه عملی مثبتی را در بر نداشتند. سرانجام شاه اسماعیل با خاطره‌ای تلخ از شکست در جنگ چالدران و پیمان شکنی و عدم همراهی دول اروپا با وی، این جهان را بدرود گفت.

خاطره این عدم همراهی و پیمان شکنی اروپاییان همواره در ذهن شاهان صفوی به قوت باقی ماند؛ اما این خاطره و خاطرات تلخ بعدی هرگز موجب قطع رابطه کامل با اروپاییان نگردید. در زمان شاه طهماسب به واسطه تعصب مذهبی شدیدی که داشت و تجارب تلخی که از زمان پدر و وقایع عصر خودش داشت کوشید کمترین رابطه را با غرب داشته باشد. طهماسب بارها دیده بود که عثمانی هنگامی روی به جانب شرق می‌نهد که پیمان با بعضی دول قدرتمند اروپا امضا کرده باشد؛ مثلاً سلطان سلیمان در سال ۱۵۳۴ م. ۹۴۰ ه.ق. پس از انعقاد معاهده صلح با اتریش و مجارستان بود که با سپاهی عظیم روی به جانب شرق آورد و تبریز را تا سلطانیه به تصرف و غارت خود آورد (همان: ۲۹). لذا هیچ استقبالی از برقراری رابطه با دول اروپایی نکرد.

در سال های ۱۵۵۱ م. و ۱۵۷۴ م. ۹۵۸ ه. ۹۸۲ ه. پادشاه پرتغال سفیرانی با تحفه و هدایا شامل تفنگ و وسایل جنگی به نزد شاه اسماعیل فرستاد. آنها بعد از مرگ شاه اسماعیل به ایران رسیدند. طهماسب با سفیر نخست به سردی برخورد کرد و به سفیر دومی تا وقتی زنده بود اجازه مراجعت نداد (همان: ۳۸). طهماسب به هنگامی که به جکینسون مدیر کمپانی مسکوی و حامل نامه ملکه انگلستان بار داد، بشدت نفرت خود را نسبت به اروپاییان نشان داد و به او گفت: «آه شما کافرها! ما محتاج به دوستی شما نیستیم.» و به او اجازه مراجعت داد (فلسفی، ۱۳۴۶/ج ۳: ۶۷). البته تذکر این نکته در اینجا لازم است و آن اینکه تا زمان طهماسب تنها قدرت دریایی مقتدر، پرتغال بود، لذا علایق تجاری اروپاییان نقش چندانی در روابط با ایران نداشت. ایران برای دول اروپایی خط مقدم جبهه عثمانی نظیر ونیز، مجارستان، لهستان، آلمان، اتریش و اسپانیا بیشتر از جهت نظامی اهمیت داشت. البته این به معنی عدم اهمیت تجاری ایران برای اروپا نبود، چرا که در آن زمان دول اروپایی حتی روسیه، حریف عمده تجاری ایران در شرق محسوب می‌شدند (Chencier, 1992, p: 123). باید توجه داشت که تجارت روسیه و ایران در این زمان گسترش عظیمی نداشته است، زیرا که روسیه هنوز اقتصاد خشن فئودالی داشت و افکار مرکانتیلیستی هنوز نفوذ چندانی در روسیه نیافته بود و به گفته کاتف روسیه در

بین دول اروپایی آخرین کشوری بود که به اهمیت گردآوری ثروت پی برده و در این راه کوشیده بود (کاتف، ۲۵۳۶: ۱۶).

گزارشاتی را نیز که درباره طهماسب از طریق اروپاییان در دست داریم در حقیقت توسط تجار انگلیس به ما رسیده است (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۱۶). البته در اینکه اروپا در این اعصار از لحاظ تجاری نسبت به شرق از جمله ایران برتری داشته است شکی نیست و حتی به قول نویسنده‌ای، از قرن نهم میلادی موازنه تجاری شرق و غرب دگرگون شد و طلاها از سوی شرق به جانب غرب روان گشت (بدن، ۲۵۳۶: ۳۰). در زمان شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده می‌بینیم به واسطه اغتشاش و ناآرامی و ناامنی که در اثر سرکشی ایلات قزلباش سراسر ایران را فرا گرفته بود، اروپا رغبتی برای برقراری ارتباط با ایران نشان نمی‌دهد، چرا که، ایران در این عصر نه شرایط لازم را برای تجارت داشت و نه آن قدرت نظامی که اروپا بتواند به کمک آن نیازمند شود، لذا در طی مدت نسبتاً کوتاه حکومت این دو پادشاه، نه اروپا راغب به برقراری ارتباط با ایران بود و نه پادشاهان ایران علاقه مند به ایجاد رابطه با اروپا بودند، چرا که شاهان به شدت درگیر کشمکش‌های داخلی بودند.

در حکومت شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۸ م. ۱۰۳۸-۹۹۶ هـ) سیاست صفوی تا اندازه‌ای دگرگون گشت. شاه عباس به واسطه هوش فطری بالا و تربیت آزادانه‌اش از قدرت درک و استنباط مسایل سیاسی - اجتماعی و نظامی به میزان زیادی برخوردار بود. وی با سیاست بسیار مدبرانه‌ای که داشت توانست اوضاع آشفته و ناامن داخلی را اصلاح و ارتش ثابت و مسلح به سلاح‌های آتشین ایجاد کند. شاه عباس اول به واسطه هوش وافرش فهمیده بود که اتکالی صرف بر قوای قزلباش نمی‌تواند امنیت لازم برایش به ارمغان آورد و نیز متوجه شد که یکی از علل اساسی شکست‌های متعدد ایران از سپاه عثمانی در چالدران و جنگ‌های عصر طهماسب فقدان سلاح‌های آتشین در سپاه ایران است، لذا برای به دست آوردن آن چاره‌ای جز کمک گرفتن از اروپا نداشت. در اروپا نیز بحریه بعضی دول تقویت شده بود کم‌کم می‌رفت که سلطه انحصاری پرتغال بر دریاهای شرق حذف شود. شاه عباس اگر چه سابقه ناخوشایند ارتباط ایران با اروپا را در طی اعصار اسلافش به خاطر داشت، ولی متوجه شده بود که تجارت با شرق بویژه حالا که کشورهای دیگر اروپا دارای بحریه قوی شده‌اند چقدر برای آنها اهمیت دارد، لذا کوشید با جلب علاقه اروپاییان بر تجارت با ایران منافی را عاید آنها نماید تا دول مزبور به واسطه این منافع هم شده در دوستی خود با ایران علیه عثمانی پایدارتر باشند. بنابراین می‌بینیم که در زمان پادشاهی وی مسیحیان و ارمنیان در اوج عزت و احترام خود قرار می‌گیرند. شاه عباس عنایت خاص خود را نثار ارمنیان نمود و آنقدر به آنان کمک کرد که آنها به یکی از ثروتمندترین اقوام دنیا

تبدیل شدند. شاه عباس عنایت و توجه خود را نسبت به مسیحیان به جایی رسانید که حتی یکبار آنتونیودو گوه‌آ را به حرمسرای خویش برد. این کار منتهای مهربانی و ملاحظت شاه بود، زیرا شاه پسران خود را نیز به حرمسرایش اجازه دخول نمی‌داد (فلسفی، ۱۳۵۳/ ج ۴: ۷۳). آنتونیودو گوه‌آ می‌نویسد: «... شاه می‌خواست که ما پهلوی او حرکت کنیم گاه دست در گردن ما می‌افکند، گفتم می‌خواست با این کار به سرداران و همسران خود نشان دهد که به ما محبت و علاقه بسیار دارد تا ایشان نیز به ما بیشتر احترام و محبت کنند...» (همان / ج ۲: ۷۲ به نقل از سفرنامه آنتونیودو گوه‌آ: ۱۵۱). شاه کوشید که این سیاست را علی‌رغم مخالفت جامعه به آن تلقین کند و لذا تحت تاثیر وی هیچکس نمی‌توانست کوچک‌ترین آسیبی را به مسیحیان و اروپاییان وارد آورد. و حتی به گفته کاتف روحانیون مسیحی در تبلیغ دین خود آزاد بودند. کشیش‌ها به میدان و کوچه و بازار می‌آمدند و از نحوه زندگی و مرگ قدیسن خود تعریف‌ها می‌کردند (کاتف، ۲۵۳۶: ۷۳).

دو گوه‌آ که با هدایای بسیار نفیس نزد شاه عباس فرستاده شده بود، از شاه خواست که اجازه دهد چند روحانی از فرقه سنت آگوستین در ایران اقامت کنند. در خواستش پذیرفته شد و حتی اجازه یافت که کلیسای کوچکی در شهر اصفهان بنا کند. این حمایت‌های عباس اول از مسیحیان بدانجا رسید که سرو صدایی در سراسر اروپا بخصوص رم ایجاد کرد، حاکی از آنکه «عباس با آنکه کافر است [آنها مسلمانان را کافر می‌دانستند] هیچگونه کینه‌ای نسبت به مسیحیان ندارد، بلکه علاقه دارد که آنان به راحتی در ایران زندگی کنند» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۹). اروپاییان که از این همه حمایت متحیر شده بودند بر آن شدند تا حداکثر استفاده را در هر زمینه‌ای از این موقعیت ببرند، لذا کلمان هشتم درصدد برآمد با فرستادن تعدادی واعظ و مذکر، موجبات ترویج مذهب کاتولیک را فراهم آورد؛ پاپ در عوض، به شاه قول داد که مساعدت شاهان مسیحی را نسبت به وی جلب کند و به او امید داد مادام که شاه ایران با عثمانی‌ها در جنگ است، وی شاهان اروپا را به تعرضی نیرومند علیه کشور عثمانی وادار خواهد کرد و این بالاترین آرزوی شاه صفوی می‌توانست باشد (فیگوئروا؛ ۱۳۶۳: ۲۱۹).

این انعطاف شاه نسبت به مسیحیان و تمایل فراوان او برای برقراری روابط مستحکم با اروپا نه تنها منجر به اعزام سفرای زیادی از طرف اروپا و نیز تعدادی سفیر از طرف ایران به آن سو شد؛ بلکه تجار و سیاحان ماجراجو و صنعتگران و هنرمندان و صاحبان بعضی حرف ارزشمند را نیز به این سو جلب و جذب کرد. از میان تعداد زیادی از اروپاییان که هر یک برای منظوری به ایران می‌آمدند. برادران شرلی از همه مشهورترند. این دو برادر با نام‌های آنتوان شرلی و رابرت شرلی در سال ۱۵۹۸ م / ۱۰۰۷ هـ. به همراهی بیست و پنج نفر انگلیسی از طرف یکی از سرداران انگلیس مأموریت یافتند برای جنگ با

عثمانی‌ها خود را در اختیار دولت ایران قرار بدهند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۶۴). اینان آمدند تا نقشه‌های سیاسی انگلستان را برآورده کنند و شاه عباس را به جنگ با دولت عثمانی برانگیزند و میان ایران و انگلستان روابط بازرگانی برقرار سازند (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۹۰-۵۷). شاه عباس از آنها استقبال گرمی به عمل آورد و ارتش نوین خود را با مشورت گرفتن از آنها به وجود آورد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۶۴). شاه عباس همچنین بعدها از این دو برادر به عنوان سفیر در ممالک اروپایی برای عقد قراردادهای سیاسی، نظامی و تجاری استفاده کرد. رابرت شرلی به اندازه‌ای مورد توجه شاه قرار گرفت که تاج قزلباشی را به عنوان هدیه و افتخار از شاه گرفت (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۵۸). این احترام شاه به آنها را از روایت عجیبی که ممورینگ نقل کرده می‌توان فهمید، وی می‌گوید پس از اینکه شاه عباس آنتونی شرلی را به سفارت اروپا فرستاد تا حکام آنجا را علیه عثمانی به جنگ وادارد؛ سفیر عثمانی برای عقد صلح به ایران آمد که دربار به او جواب رد داد. این جواب اسباب خوشحالی اهل ایران شد، زیرا که در ایران از قدیم مثل معروفی بوده است به این مضمون که یک نفر عیسوی از خارج خواهد آمد و به تدبیر او ایرانی‌ها جمیع حقوق دیرینه خود را که از دست داده بودند دوباره از عثمانی پس خواهند گرفت (ممورینگ، ۱۳۳۱: ۹۷). این مطلب اگر چه چیزی جز داستان نمی‌توانست باشد، با این حال حاکی از موقعیتی است که اروپاییان به توسط شاه عباس در ایران پیدا کرده بودند.

سیاست‌های اروپا گرایانه شاه عباس موجب جلب و جذب هر چه بیشتر تجار انگلیسی به ایران گشت. کمپانی هند شرقی انگلیس که مرکز خود را در سورات قرار داده بود و عمده تجارت هند را در اختیار داشت متوجه ایران شد تا پارچه‌های پشمی خود را که دیگر در هند بازاری نداشت در بازارهای ایران به فروش برساند و در مقابل، ابریشم ایران را بگیرد و در بازارهای اروپا و ژاپن به فروش برساند. شاه عباس از ورود انگلیسی‌ها به ایران استقبال کرد و اجازه تأسیس تجارتخانه در شیراز و اصفهان و ایجاد بندر در جاسک را نیز به آنها داد. شاه عباس پس از فتح آذربایجان و شکست دادن سپاهیان عثمانی به فکر تصرف نواحی جنوب خاک ایران که در تصرف پرتغالی‌ها بود افتاد. شاه عباس برای این منظور، اما مقلی‌خان فرزند الله وردیخان بیگلربیگی فارس را مأمور این مهم کرد؛ اما مقلی بندر گمبرون (بندر عباس) را فتح کرد، ولی برای فتح هرمز نیاز به بحریه داشت که ایران چنین امکانی را نداشت. در این زمان انگلیس برای تجارت با ایران حریفی نسبتاً قوی چون پرتغال را در مقابل خود داشت. اما مقلی هم که به این رقابت و تضاد منافع واقف شده بود از فرصت استفاده کرده و خواستار مساعدت بحری از انگلیسی‌ها شد. انگلیسی‌ها هم که بهتر از هر کس دیگری به منافع این اتحاد واقف بودند به اتحاد با ایران درآمدند. سرانجام با این اتحاد، هرمز و قشم به تصرف ایرانیان درآمد و انگلیسی‌ها به پاداش

مساعدت خود امتیازات قابل توجهی را در ایران برای خود کسب کردند. آنها توانستند در سال ۱۶۲۲م/۱۰۳۱هـ. طی امتیازی، کالاهای وارداتی و صادراتی خود را در ایران از پرداخت هر گونه حق گمرکی معاف دارند؛ همچنین توانستند طی امتیازی، عواید نیمی از درآمد بندرعباس را از آن خود سازند (کمپفر، ۱۳۶۴: ۱۱۴).

انگلیسیان این کمک را بر اساس محاسبات دقیق انجام دادند. آنها متوجه شدند که در صورت دادن این کمک اندک، چه میزان سود عاید آنها خواهد شد، لذا علی‌رغم صلحی که بین بریتانیا و اسپانیا وجود داشت، کمپانی هندشرقی انگلیس دست به این عمل زد. از طرفی انگلیسی‌ها از پیروزی خود مطمئن بودند، چه اولاً پرتغالی‌ها مدت‌ها بود که در کلیه زمینه‌ها از جمله نظامی راه تنزل را پیموده بود، بنابراین بیرون راندن یک خصم ضعیف و به دست آوردن پاداشی گرانبها و دیرپا در قبال آن، در ذهن حسابگر اروپاییان رنسانس دیده، امری عملی و بدیهی بوده است. چنانکه تقریباً همزمان با اقدام انگلیسی‌ها، هلندیها نیز به فکر چنین اتحادی افتاده بودند. البته خیلی پیش از این تاریخ، در سال ۱۶۰۷م/۱۰۱۶هـ. ایران از ناوگان هلندی‌ها که وارد خلیج شده بود تقاضای چنین مساعدتى را کرده بود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۰۰)؛ اما هلندی‌ها به واسطه عدم درک دقیق میزان سودآوری این اتحاد برایشان، از دادن پاسخ مثبت به تقاضای ایران خودداری کرده بودند. بعدها، تقریباً همزمان با برقراری اتحاد بین ایران و انگلیس، آنها هم به این فکر افتادند، ولی دیگر دیر شده بود، چرا که انگلیسی‌ها این فرصت را از آنها ستانده بودند. با این حال، هلندی‌ها هیچگاه از تعقیب این سیاست باز نایستادند، چرا که به میزان سودی که به دنبال تجارت ابریشم ایران می‌توانست عاید آنها شود واقف گشته بودند، آنها متوجه شده بودند که بازارهای اروپا دیگر علاقه چندانی به ادویه ندارد و مدت‌ها بود که بازارهای اروپای متمدن به تجارت گرانبهاترین متاع شرق، یعنی ابریشم [که ایران نیز مولد آن بود] روی آورده بود. چونکه از سال ۱۶۱۵م. به بعد بازارهای اروپا از ادویه اشباع شده و تجارت ادویه سودآوری پیشین خود را از دست داده بود (ویلیم فلور، ۲۵۳۶: ۱۷-۱۶). در نتیجه رؤسای کمپانی هلندی هند شرقی واقع در هلند به حکمران کل «باتاویا» دستوری اکید مبنی بر بیرون راندن پرتغالی‌ها از خلیج فارس دادند (همان: ۱۸). بنابراین در صورتی که حتی شاه عباس هم اقدام به انعقاد چنین اتحادی نمی‌کرد بعید نبود که انگلیس و یا هلند خود ایران را ترغیب به برقراری چنین اتحادی نمایند.

سیاست موازنه تجاری شاه عباس

اگر چه در این قضیه و قضایای بعدی تاریخ ایران، تا عصر حاضر، عامل قدرت غربی نقش مهم و تعیین کننده داشته است، ولی نمی‌بایستی نقش شاه عباس و بعضی شاهان مقتدر و وزیران کارداران را نادیده انگاشت. اولین و نسبتاً مهم ترین کاری که این دسته از سیاستمداران عاقل می‌توانستند در این گونه موارد انجام دهند کشاندن پای قدرت های خارجی تازه به صحنه رقابت بر سر منافع آنها در ایران با قدرت های پیشین بوده است. ایفای این نقش توسط سیاستمداران عاقل ایران اگر علاج قطعی نبوده، ولی به واسطه اثری که در تضعیف تسلط یک قدرت بر ایران داشته از اهمیت به سزایی برخوردار بوده است. چنانکه در زمان عباس اول شاهد هستیم، با آمدن انگلیسیان به ایران و استقبال شاه عباس از آنها موجب تضعیف تسلط پرتغال بر ایران گردید و وقتی هم احساس کرد که انگلیس می‌رود تا جای پرتغال را بگیرد، مقدم هلندی ها را در ورود به خلیج فارس گرامی داشت. از طرف دیگر، هلندی ها هم که دیدند دیر رسیده‌اند کوشیدند که به طریقی برای خود هم از آن نمند، کلاهی بگیرند. لذا ویسینیک از visnikh از هلند به ایران فرستاده شد تا امتیازاتی نظیر آنچه انگلیسیان از ایران اخذ کرده بودند بگیرند. شاه عباس هم که امتیاز خواهی حریصانه انگلیسیان را می‌دید از ورود او به گرمی استقبال کرد، لذا طرح معاهده‌ای که بین ویسینیک نماینده کمپانی هلندی هند شرقی و شاه عباس بسته شد قرار شد که:

۱- کالاهای تجاری و نقدینه هلندی ها به هنگام صادرات و واردات از هر گونه عوارض و حقوق گمرکی معاف باشد و تنها موظف به پرداخت وجه مختصری به عنوان «راهداری» که از سابق مرسوم بود شدند. شاه عباس ضمن قبول این ماده دستور داد که هیچکس در هیچ مقام و شرایطی مأذون به بازرسی و ضبط مال التجاره هلندی ها نیست. ۲- به مال التجاره هلندی ها که در آن زمان در شیراز و هر مز بود طبق این ماده حقوق گمرکی تعلق نمی‌گرفت (همان: ۲۶ - ۲۵).

ملاحظه می‌شود که شاه عباس برای به میان کشاندن پای یک قدرت دیگر برای تضعیف انگلیس چه امتیازاتی را به آنها داد. در واقع هلندی ها تقریباً به امتیازاتی دست یافتند که انگلیسی ها در نتیجه اتحاد با ایران علیه پرتغال به دست آورده بودند. به همین علت است هنگامی که موسی بیک سفیر شاه عباس در ۲۵ آوریل ۱۶۲۶ از شورای ایالات هلند می‌خواهد دولت هلند لشکریان ایران را در بازستاندن مسقط و خارک از پرتغالی ها یاری دهد از پذیرفتن تقاضای سفیر ایران استنکاف می‌ورزند (همان: ۴۷-۴۶).^(۲۹) چرا که امتیازات دلخواه خود را در ایران قبلاً به دست آورده بودند و دیگر لزومی نمی‌دیدند که برای امتیازاتی خطر جنگ با پرتغال را بپذیرد. به نظر نگارنده شاه عباس بعدها تا اندازه‌ای به نیت

واقعی اروپاییان پی برد و فهمید که آنها هیچگاه نمی‌توانند دوستی وفادار برای ایران باشند، لذا شاه عباس بتدریج خوشبینی خود را نسبت به اروپاییان از دست داد، به طوری که یک سیاح ایتالیایی در این باره می‌نویسد: «می‌دانم که شاه معتقد است تمام فرنگیان به او دروغ می‌گویند و در این مورد حساسیت زیادی از خود نشان می‌دهد، زیرا واقعاً در گذشته این جماعت به او بسیار دروغ گفته‌اند و متأسفانه کسانی که به این دیار آمده‌اند غالباً فقط نفع شخصی خود را در نظر داشته‌اند و برای تأمین این منظور از تزویر و ریاکاری کوتاهی نکرده‌اند ...» (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۴۴). دلاواله راست گفته است که آنها نه تنها صرفاً به فکر منافع شخصی خود بودند، بلکه نمی‌توانستند جز آن باشند. نظام بورژوازی که اخلاق خاص خود را دارد. لازمه مغبون نشدن در معاملات و مراودات با بورژواها داشتن یا دانستن اخلاق بورژوازی است. حال آنکه نظام صفویه قطعاً چنین ویژگی را نداشته و یحتمل نمی‌دانسته است. شاه عباس متوجه این معضل شده بود و فهمیده بود که جداً نمی‌تواند روی دول اروپایی حساب باز کند و پیوسته این دلگیری خود را بروز می‌داد. چنانکه به دن کارسیاسیلوادیفیگوتروا می‌گوید: «... آنان [پادشاهان اروپا] همواره او را در جنگ با دشمن مشترک تنها گذاشته‌اند و حتی در دورانی که او به جنگ با عثمانی‌ها قیام کرد امپراتور اسپانیا با آنان از در صلح برآمد و افزود که او در پیروزی‌هایی که در جنگ با عثمانی‌ها به دست آورده و در بازپس گرفتن سرزمین‌هایی که در گذشته از پدرش گرفته بودند بعد از خدا به شمشیر خویش متکی بوده است.» (فیگوتروا، ۱۳۶۳: ۳۶۷). شاه عباس بارها دورو بودن اروپاییان را درک کرده بود. او دیده بود که آنها حتی از پذیرش تقاضایش برای فراخواندن سفیر ایشان از عثمانی و قطع ارتباط تجاری با آن استنکاف می‌ورزند (ویلیم فلور، ۲۵۳۶: ۴۶۷). پس چگونه می‌توانست به آنها اتکا داشته باشد، ولی چیزی که متأسفانه شاه عباس و اخلافش هرگز بدان پی نبردند نوع نگرش اروپاییان بود. نگرشی که بعد از رنسانس کلاً تغییر یافته بود.

پس از فوت عباس اول، سیاست خارجی ایران هرگز تحول اساسی به خود ندید. شاه صفی اول جانشین شاه عباس هم با میل اروپاییان را به خدمت می‌گرفت. به آنها مشاغل دولتی ارجاع می‌داد (شوستر والسر، ۲۵۳۶: ۵۸)، ولی چیزی که در این دوره جلب توجه می‌کند و بیانگر نداشتن دوراندیشی نسبی شاه صفی در مقایسه با پدرش در سیاست خارجی و عدم جهد در مقابل هم قرار دادن حریفان اروپایی است. هلندی‌ها در زمان شاه صفی به واسطه سیاست دوراندیشانه‌تر و خردمندانه‌تری که در پیش گرفته بودند به نفوذ خود در ایران افزودند. به طوری که تجار انگلیسی بتدریج خطر را به طور جدی احساس کردند از این رو چارلز اول طی نامه‌ای در ۲۷ مارس ۱۶۳۵/۱۰۴۴ هـ. به شاه صفی از وی خواست که عنایت بیشتری نسبت به تجار انگلیسی قایل بشود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۱۰).

شاه صفی لاقلاً به جای وارد کردن حریفی دیگر به عرصه رقابت، توجه ویژه خود را به تقویت رابطه تجاری با هلند مصروف داشت. شاه صفی طی نامه‌ای به مجلس طبقات هلند می‌نوشت: «... پیشنهاد همت والا آن است که با احبای دوستان زیاده از زمان نواب فردوس مکان شاه با بام طریقه الفت و و داد و دوستی مرعی داریم و با کافه عبادالله هر طبقه و هر طایفه بوده باشند به نوعی سلوک فرماییم که پسندیده درگاه باشد و با عموم عیسویان به تخصیص مردم ایشان تا غایت هر که بدین صوب آمده و می‌آید، حکام کرام و منسوبان درگاه حسب‌الفرمان همایون به نوعی ترضیه حال ایشان کوشیده و می‌کوشند که همگی راضی و خشنود آمد و شد می‌نمایند وان‌شاء الله تعالی بعدالیوم نیز با حضرت پادشاه والاجاه فرمانفرمای الندیس [یعنی هلند] و منسوبان ایشان زیاده از زمان نواب جنت آرامگاه شاه با بام طریقه خصوصیت و دوستی مرعی می‌داریم و در رفاهیت احوال سوداگران ایشان کمال توجه فرموده نوعی نخواهد شد که یک سر مو آسیب از هیچ رهگذر به ایشان رسد ... طریق محبت آنکه ایشان نیز همواره این شیوه مرعی داشته در لوازم دوستی تقصیر ننمایند و در امنیت راه و دفع و رفع قاطعان طریق بنا در آنچه مقدر باشد سعی نموده چنان نمایند که مترددین آن صوب با کشتی‌ها و سفاین مملو از اسباب، بی‌خوف و خطر به قلمرو همایون آمد شد می‌نموده باشند...» (نوائی، ۱۳۶۰: ۷۴)^(۳۵)

همانگونه که ملاحظه می‌شود اعلام استقبال شاه صفی نسبت به تجار هلندی در عوض امنیتی است که هلندی‌ها با بحربه ایشان می‌توانند در راه‌های آبی ایجاد نمایند. بنابراین هلندی‌ها روز به روز بر نفوذ خود در ایران افزودند این گسترش نفوذ هلندی‌ها با اغتشاشاتی که تقریباً در همین زمان در انگلستان (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۱۰). ایجاد شده بود رو به فزونی گرفت، چرا که ناآرامی داخلی بریتانیا خواه ناخواه بر روی روند فعالیت تجاری انگلیسی‌ها در ایران تاثیر می‌گذاشت. هلندی‌ها هم در بی‌رونق کردن تجارت انگلیسی‌ها منفعل نبودند، همانگونه که در جلوگیری از تجارت آلمان‌ها ساکت نشستند.

تشدید رقابت‌های تجاری اروپاییان

فرید ریش سوم فرمانروای ایالت شلسویک هلشتاین واقع در شمال آلمان برای تغذیه کارخانه‌های ابریشم بافی و تهیه پارچه‌های ابریشمی خود مایل به تجارت ابریشم بود، لذا اوتوبروگمان Ottobragman را که خود طراح نقشه تجارت ابریشم ایران از راه روسیه بود به سفارت مسکو فرستاد.

وی اجازه عبور از خاک روسیه را از میخائل سوم تزار روسیه گرفت و در سال ۱۶۳۷ مأمور سفارت در ایران شد. وی به حضور شاه صفی رسید و هدایای دوک هلشتاین را تقدیم او کرد (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۸۹؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۱۱). هلندی‌ها که از ارتباط تجاری ایران با آلمان بیمناک شده بودند به طرق گوناگون کوشیدند که آلمان‌ها به مقصود خود نرسند. از یک طرف نماینده کمپانی هند شرقی هلند به نزد بروگمان رفت و مخالفت خود را صریحاً با تجارت ایران آلمان اعلام داشت. از طرف دیگر هلندی‌ها بهای خرید ابریشم را افزایش دادند و به این ترتیب هم آلمان‌ها را از معامله مانع شدند، چرا که قیمت بالای ابریشم همراه با هزینه سنگین حمل و نقل اصلاً سودی برای آلمان‌ها نداشت و هم شاه صفی را از عقد قرارداد با آلمان‌ها باز داشتند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۱۲).

پس از فوت شاه صفی اول نوبت سلطنت به شاه عباس دوم رسید. در زمان وی ضعف نقش ایران در سیاست خارجی خود با اروپا هر چه بیشتر آشکار می‌شود. حکومت وی مملو از کشمکش‌های دریایی بین انگلیس و هلند و پرتغال و فرانسه است. پیشتر دیدیم که هلندی‌ها برای کوتاه کردن دست آلمان‌ها از تجارت ایران قیمت ابریشم را بالا بردند. پس از انصراف آلمان‌ها از تجارت با ایران، هلندی‌ها مجدداً قیمت ابریشم را تنزل دادند و این خشم شاه صفی را برانگیخت و دستورالغای ممنوعیت پرداخت عوارض و گمرکات آنها را موجب شد. این موضوع در زمان عباس دوم ادامه یافت؛ اما هلندی‌ها به محاصره دریایی جزیره قشم پرداخته و به تجاز انگلیسی در هرمز و بندرعباس حمله ور شدند. شاه عباس از فرمانده ناوگان هلندی تقاضای صلح کرد. (همان: ۱۱۵). در سال ۱۶۵۲ بین کمپانی هند شرقی هلند و دربار ایران معاهده‌ای به امضا رسید که به موجب آن هلندیها همه ساله حق داشتند «مبلغ یک میلیون کالا» به ایران وارد کنند، به طوری که هیچگونه حقوق گمرکی به آن تعلق نگیرد، لذا آنها معاف از باج و خراج مرسوم شدند و اجازه یافتند در هر نقطه‌ای که مایل باشند امتعه مزبور را به فروش برسانند، ولی اگر کالای اضافی وارد می‌کردند می‌بایستی حقوق مرسوم مربوطه را به ایران پرداخت کنند. در مقابل بایستی همه ساله ششصد عدل ابریشم خام از شاه خریداری نمایند که وزن هر عدل دویست و شانزده لیور (صد و سیزده کیلو) به مبلغ بیست و چهار تومان می‌شد (شاردن/ ج ۳: ۳۰۸-۳۰۷). هلندی‌ها از عباس دوم خواستار لغو همه امتیازات تجاری انگلیسی‌ها شدند که شاه نپذیرفت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۱۶). جنگ دریایی بین هلندی‌ها و انگلیسی‌ها در سال ۱۶۵۴ به شکست هلندی‌ها انجامید، لذا تجارت دریایی انگلیس دوباره رونق بیشتری یافت. پس از فوت کرامول در سال ۱۶۵۸ و جلوس چارلز دوم در ۱۶۶۰ به تخت سلطنت، انگلیس همراه با فرانسه به جنگ با هلند پرداخت؛ اما این جنگ در ۱۶۶۷ به شکست انگلیس انجامید که مجدداً تفوق دریایی هلند را موجب شد

(همان: ۱۱۷-۱۱۶). همانگونه که ملاحظه می‌شود دوره حکومت عباس دوم مصادف است با افت و خیزهای دول قدرتمند اروپایی که پیروزی یکی موجب تضعیف نفوذ حریف در ایران می‌شد. پادشاه صفوی نیز کوچک ترین مخالفتی نمی‌توانست بکند، چرا که جنوب ایران همواره در معرض تهدید دولت صاحب بحریه بود، لذا هر چه زمان می‌گذشت تسلط دول اروپایی قدرتمند بر دریاها و کشورهای آسیایی که همه از نظامی غیر بورژوازی برخوردار بودند بیشتر می‌شد. همچنین با گذشت زمان، نفرت پادشاهان ایران و بعضی وزرای آنها از دول اروپایی بیشتر می‌شد. این فرایند در بین مردم از شدت بیشتری برخوردار بود. چه، همانگونه که قبلاً گفتیم مردم اساساً به واسطه دستورات فقهی روایی و ذهنیت نسبتاً تاریخی، تمایلی به برقراری ارتباط با اروپاییان (مسیحیان) نداشتند. بویژه آنکه بعضی روحانیون هم با این ارتباط بشدت مخالف بودند، لذا اعصار حکومت‌های شاه سلیمان و شاه سلطان حسین اوج اروپا گریزی درباریان و مردم ایران است و همچنین این دوره که اوج ضعف و انحطاط عصر صفوی است اوج تسلط و نفوذ اروپاییان بر ایران نیز هست. تذکر این نکته لازم است که ایران در دوره شاه سلیمان اگر چه در وضعیت مطلوبی قرار نداشت، ولی در این دوره به واسطه وجود وزیری آگاه و خردمند؛ یعنی شیخ علیخان زنگنه سیاست خارجی ایران با توجه به قوت بسیار اروپا و ضعف ایران، یکی از بهترین حالات را داشت.

پس از مرگ عباس دوم و جلوس شاه سلیمان (صفی دوم) روند بی‌اعتمادی و به تبع آن تنفر از اروپا رو به فزونی رفت. شیخ علیخان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی به حق، یکی از بزرگمردان تاریخ ایران بود که اهمیت و نقش او در حفظ منافع ایران در مقابل قدرت‌های بیگانه و ارتقای تمدن ایران ستودنی است. شیخ علیخان به واسطه تجربه‌ای که از چگونگی سیاست خارجی دول اروپایی داشت، علاقه چندانی به اینگونه روابط چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سیاسی نشان نمی‌داد. او با زیرکی تمام از اختلافات میان دول اروپایی استفاده می‌کرد تا حداکثر بهره را از آنها گرفته و در حقیقت در روابط با آنها نوعی توازن برقرار کند. شیخ علیخان با اعمال این سیاست ضمن آنکه با مقابل هم قرار دادن قدرت‌های اروپایی از فشار آنها برای گرفتن امتیاز از ایران می‌کاست، منافع اقتصادی قابل ملاحظه‌ای هم عاید کشور می‌کرد. شیخ علیخان به میزان توان نظامی کشور کاملاً واقف بود، لذا عاقلانه می‌کوشید تحت تاثیر سفرای اروپایی قرار نگیرد و نیروی نظامی اندک و نسبتاً ضعیف و صرفاً دفاعی کشور را بی‌جهت به خطر نیندازد. شیخ علیخان همواره در مقابل اصرار و درخواست‌های کشورهای روسیه، آلمان، لهستان، انگلیس، فرانسه و هلند در گرفتن امتیاز یا افزودن به حیطة امتیازات سابقشان مخالفت کرده و تلاش می‌کرد حتی امتیازات چندی را که بعضی از دول مذکور در زمان‌های

گذشته به دست آورده بودند، از آنها بازپس بگیرد. دولت های اروپایی مذکور از پای نشستند و همواره در کسب و اعاده امتیازات پیشین و نیز افزایش آنها کوشیدند. انگلستان از جمله کشورهایی بود که در اعاده امتیازات مأخوذ پیشین و حتی افزایش آنها به شیخ علیخان فشار زیادی می‌آورد؛ چه می‌دانیم که انگلستان در زمان شاه عباس اول بنا به توافقی که با او انجام داد مقرر کردند انگلیس در مقابل کمک به ایران در بازپس‌گیری جزیره هرمز از پرتغالی‌ها، ضمن اینکه تجاز انگلیسی از دادن هر گونه عوارض گمرکی برای کالاهایشان معاف شوند، نیمی از عایدات گمرکی هر مز و بندرعباس هم به کمپانی هند شرقی انگلیس اختصاص یابد. بعد از فتح هرمز مواد این قرارداد در زمان حیات شاه عباس اول همواره اجرا می‌شد؛ اما بعد از عباس اول بتدریج اجرای کامل مواد آن به سستی گرایید تا اینکه در زمان شیخ علی‌خان زنگنه به کلی قطع شد. کمپانی هند شرقی که منافع بادآورده سرشاری را از دست داده بود مجبور بود مثل سایر تجار اروپایی برای کالاهايش عوارض گمرکی بپردازد، لذا نماینده کمپانی انگلیسی با صدراعظم دیدار نمود و از بی‌عدالتی مقامات ایران نسبت به کمپانی انگلیس سخن راند و گفت سالیان دراز است که کمپانی از سهمیه صدی‌پنجاه گمرکات (هرمز) بندر عباس محروم گشته و متذکر شد که مدتی است نسبت به انگلستان کم احترامی می‌شود و در تفتیش و بازدید چمدان‌ها و اسباب و اثاثیه آنها سختگیری به عمل می‌آید و حق‌العبور از ایشان مطالبه می‌کنند(شاردن، ۱۳۴۹ / ج ۳: ۲۹۹). همچنین کمپانی از چارلز دوم پادشاه انگلستان خواست که به شاه سلیمان نامه‌ای نوشته و خواهان اجرای قرارداد منعقد زمان شاه عباس اول شود و چارلز هم چنین نامه‌ای نوشت (همان: ۲۸۵). شیخ علی‌خان در مقابل این اعتراضات گفت: «... این اقدامات (قطع اجرای مواد معاهده زمان شاه عباس اول) کاملاً بی‌جا نبوده است، چون در افواه عموم جاری است که انگلستان علی‌رغم قوانین مملکتی، به قاچاق عظیمی از مسکوکات طلا می‌پردازد و از کشور مبالغ هنگفتی دوکا خارج می‌سازد و این اعمال در حین ارتکاب مشاهده و مکشوف شده است.» آنگاه گفت «اما راجع به گمرکات بندرعباس، باید بگویم اوضاع و احوال پس از تسخیر هرمز از بیخ و بن تغییر یافته است و اگر ایرانیان نسبت به قرارداد منعقده تخلف روا می‌دارند، بایستی متذکر شویم که سرمشق این کار را کمپانی انگلیسی به آنها داده است ... طبق قرارداد اولیای کمپانی می‌بایستی به صیانت و حراست دریای (ایران، عمان) بپردازند و فعالیت و آزادی و تجارت را (برای بازرگانان) تضمین کنند، به این منظور ملزم و موظف می‌باشند که اسکادران سفاین در خلیج فارس نگهداری کنند، مع هذا کلاً سالیان دراز است که حتی یک کشتی انگلیسی هم به این منظور (برای مقابله دزدان دریایی و سارقین مسلح) در آب های ایران دیده نشده است. در نتیجه پرتغالی‌ها و اعراب دستشان در نهب و غارت کاملاً بازمانده و صدمات بسیار سنگین و

بی‌سابقه ای متوجه ایران شده است؛ متصدیان مزبور مدام به تعرض می‌پردازند و به جبر و عنف کشتی‌های بازرگانی را به بنادر دیگر غیر از بندرعباس می‌بردند و هزاران جبر و ستم روا می‌داشتند» (شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۳: ۲۹۹). حتی یکبار شیخ علیخان به مترجم انگلیسی گفت: «تو انگلیسی‌ها را تحریک می‌کنی که با اصرار و سماجت ما را خسته و فرسوده کنند. انگلیسی‌ها در تمام عمر خود فقط یکبار برای ما خدمتی کرده‌اند که پاداش آن را هم ایران تا کنون هزار بار پرداخته است، مع هذا باز هم حضرات با آب و تاب دم از خدمت می‌زنند و ما را سرزنش می‌کنند...» (همان: ۲۸۵). همانطور که می‌بینیم شیخ علیخان علی‌رغم اصرار و ابرام زیاد انگلیسیان برای تداوم بخشیدن به بقای جریان منافع رایگان، توانست در مقابل آنها مقاومت کرده و خواسته آنها را به هیچ‌انگاشته و دولت را صاحب درآمد سرشاری نماید.

شیخ علی‌خان در مرحله بعد کوشید یکی دیگر از دولت‌های اروپایی را که خواهان ابقا و حتی افزایش امتیازات پیشین بود از میدان بیرون کند. این دولت همان کشور هلند بود که با استفاده از بحریه‌ای قدرتمند توانسته بود سومین دولت (استعماری-تجاری) قوی دنیا (بعد از پرتغال و انگلیس) شود. پرتغالی‌ها از زمان شاه عباس اول دیگر نقش عمده‌ای در خلیج فارس نداشتند. ضمن اینکه رقابت و سپس جنگ دریایی بین پرتغالی‌ها و انگلیسی‌ها، پرتغالی‌ها را وادار به خروج از خلیج فارس کرد، انگلیس را هم یکه تاز عرصه دریا نمود؛ اما دیری نگذشت که بحریه قوی هلند خود را به عنوان رقیبی جدی در مقابل انگلیس مطرح ساخت. بدیهی است شیخ علی‌خان بدون استفاده از رقبای اروپایی انگلیس در دریاها قادر به خلع ید آنها نمی‌توانست شود. بعد از آنکه بحریه انگلیس ضعف خود را در مقابل بحریه قوی هلند آشکار ساخت، هلند تقریباً کشوری شد که می‌توانست خواسته‌های خود را به ایران تحمیل کند. چنانکه در زمان عباس دوم ۱۰۵۵/۱۶۴۵ کشتی‌های هلندی وارد آب‌های خلیج فارس شدند و کاروان‌های تجاری ایران را دستگیر و با توپ‌های کشتی، هرمز را گلوله‌باران کردند و مدت‌ها جزیره قشم را مورد حملات شدید خود قرار دادند تا اینکه شاه عباس دوم را وادار به تنظیم قراردادی مطابق میل خود کردند (شوستر والسر). در زمان شاه سلیمان پس از کاهش نفوذ انگلستان، هلند هر چه بیشتر قدرت یافت و به عامل تعیین‌کننده در خلیج فارس بدل شد؛ اما این یکه‌تازی هلند هم دیری نپایید، چرا که، در این زمان فرانسه هم بحریه خود را تقویت کرده و خود را بر رقبای پیشین تحمیل کرده بود. انگلیس چاره را در اتحاد با فرانسه دید. آنها در سال ۱۰۸۴/۱۶۷۳ با هم متحد شده و علیه هلند به جنگ پرداختند که در اثر آن وضع مالی و نظامی کمپانی هلند بشدت افول کرد (شاردن، ۱۳۴۹/ ج ۳: ۱۳۲).

هلندی‌ها ابتدا در زمان عباس اول قراردادی را با ایران بستند، بنابر آن مقرر شد که کشتی‌های کمپانی هلندی امتعه و اجناسی را که به ایران می‌آوردند در انبارهای مخصوص شاهی خالی کنند و معادل قیمت اجناس که از ایشان خریده می‌شود از محصولات ایران مانند پشم و قالی و ابریشم و پارچه‌های زربفت صادر نمایند. پس از فوت عباس اول این فرمان هم از بین رفت (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۱۰۷). در زمان عباس دوم پس از اینکه بعضی جزایر خلیج فارس توسط هلندی‌ها گلوله باران و اشغال شد. شاه ناچار به عقد قراردادی شد که طبق آن هلندی‌ها حق داشتند سالیانه ۲۰/۰۰۰ تومان جنس بدون گمرک صادر کنند کمپانی پذیرفت که سالیانه ۳۰۰ عدل ابریشم، از قرار هر عدل ۳۶ من شاهی (بیش از صد کیلوگرم) به قیمت بازار خریداری کند. قیمت هر عدل ۴۸ تومان و یا به قول سانسون هزار لیر تعیین شد. مبلغی که تقریباً بیست درصد بیش از قیمت معتبر بازار بود، لذا در مقابل، مال التجاره‌هایی که هلندی‌ها به ایران وارد می‌کردند می‌بایستی از پرداخت هر گونه حق گمرکی معاف باشند (سانسون، ۱۳۶۴: ۱۸۷-۱۸۶)؛ اما پس از جنگ‌هایی که بین هلند و انگلیس، در زمان شیخ علی خان، روی داد توان مالی و نظامی هلندی‌ها نزول کرد، لذا از مقدار مال‌التجاره آنها که به ایران می‌آوردند کاسته شد. به این ترتیب نفعی که از عدم پرداخت حق گمرکی عاید آنها می‌شد با سودی که شاه از فروش ابریشم به دست می‌آورد، توازن و برابری نداشت بخصوص که صاحب منصبان دربار جنس ابریشمی را که به هلندی‌ها می‌دادند از کیفیت پایینی برخوردار بود (همان)، لذا هلندی‌ها کوشیدند که مقدار کمتری ابریشم خریداری کنند (شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۱۰۸). ایرانی‌ها هم اجناس را با کیفیت پایین‌تری به آنها تحویل دادند (سانسون، ۱۳۶۴: ۱۸۷-۱۸۶). وان لینن (van leenen) سفیر هلند در سال ۱۱۰۰ هـ. ق. / ۱۶۸۹ م. برای اینکه در قیمت ابریشم تخفیفی بگیرد به ایران آمد. به او شفاهاً قول داده شد که برای هر بار ابریشم سی‌اکو به هلندی‌ها تخفیف بدهند، اما از آنجائی که این قول صرفاً شفاهی بود اجرا نشد (همان: ۱۸۷). در واقع شیخ علیخان نمی‌خواست به آن عمل کند و برای همین بود که هیچ قول مکتوبی به سفیر مزبور داده نشد. سفیر پایتخت را ترک کرد و در راه مراجعت به لارازبیدی جنس ابریشم رسماً شکایت کرد و مقامات ایرانی را تهدید نمود که برای منهدم ساختن بنادر ایران کشتی‌های جنگی کمپانی «باتاوی» را به ایران خواهد آورد (سانسون، ۱۳۶۴: ۱۸۷). از آنجایی که شیخ علیخان به ضعف و ناتوانی هلند کاملاً واقف بود، اصلاً توجهی به تهدیدات سفیر نکرد، بویژه اینکه می‌دید اکنون فرانسه هم وارد صحنه شده و برای خود جای قابل توجهی را در پهنه دریاها از جمله خلیج فارس باز کرده است. البته شیخ علیخان کوشید که به فرانسوی‌ها هیچ امتیازی را ندهد. شیخ علیخان حال که توانسته بود دست انگلیسی‌ها و هلندی‌ها را تا حد ممکن از ایران کوتاه

کند، قطعاً هیچ امتیازی را به فرانسوی ها نمی‌داد، لذا شیخ علیخان به نماینده کمپانی هند شرقی فرانسه که به ایران آمده بود و خواستار امتیازات تجاری نظیر معافیت از مالیات و گمرک کالاها شده بود، پاسخ منفی داد و به او گفت در مقابل اینها آیا فرانسه چه چیزی به ایران می‌خواهد بدهد؟ (شاردن، ۱۳۴۹/ج ۳: ۲۹۶). از مهم ترین کشورهای اروپایی دیگر که در زمان شیخ علیخان نمایندگان متعددی را به ایران فرستادند تا درباره مسایلی مذاکره کنند، آلمان، لهستان و روسیه بودند. انگیزه‌های این دسته از کشورها در برقراری ارتباط با ایران، با دسته‌ای که پیشتر از آنها سخن رفت تا اندازه‌ای متفاوت است. پرتغال و انگلیس و هلند و فرانسه اگر چه در برقراری ارتباط با ایران مقاصد نظامی سیاسی هم داشتند، ولی کلاً مقاصد اقتصادی آنها اگر نگوئیم بیشتر در اولویت بود، حداقل با آن هم اندازه بود. چرا که، این سه دولت اولاً از جبهه‌های جنگی عثمانی دورتر بودند. لذا اهمیت خطر عثمانی برای آنها از درجه کمتر برخوردار بود. ثانیاً این دولت ها دارای بحریه قوی بودند و تجارت دریاها را در سراسر جهان تحت اختیار خود درآورده بودند و لذا با انجام امور تجارت، دریاها را در سراسر جهان تحت اختیار خود درآورده بودند بنابراین با انجام دادن امور تجاری و خدمات حمل و نقل کالاها در دریاها سود سرشاری به دست می‌آوردند و حال آنکه آلمان و لهستان دارای بحریه چندان قدرتمندی نبودند که در آن زمان بتواند با بحریه دول انگلیس، هلند و فرانسه به رقابت بپردازد. ثالثاً به واسطه دوری نسبی دولت های انگلیس، هلند و فرانسه از جبهه‌های جنگ امنیتی نسبی بر آنها حکمفرما بود که شرایط لازم را برای توجه بیشتر به مسایل اقتصادی و اجرای تئوری مرکانتیلیست ها فراهم می‌آورد. بنابراین روابط آلمان و لهستان و روسیه با ایران بیشتر جنبه سیاسی نظامی داشت. آن زیرکی و دور اندیشی را که از شیخ علیخان در ایجاد روابط اقتصادی با دول اروپایی دیدیم در این قسمت هم قابل ملاحظه است. شیخ علیخان با درک صحیح وضعیت کلی، بویژه نظامی ایران در زمان دولتش، طریقی زیرکانه را در برخورد با دول دسته دوم (آلمان، لهستان و روسیه) در پیش گرفت. او نه تنها بر اساس تجارب خود و اسلافش، به علل متعدد، به ناممکن بودن اقدام نظامی هماهنگ (ایران و اروپا) علیه عثمانی پی برده بود. بلکه خطرات اجتماعی و جدی که مرزهای شمال، شمال شرقی، شرق و جنوب ایران را تهدید می‌کرد از نظر دور نمی‌داشت. برخورد شیخ علیخان با دول مزبور به اندازه‌ای عاقلانه بود که حتی سانسون را به تمجید از سیاست او واداشته است. او می‌نویسد: هیچ جوابی شیرین تر و منطقی‌تر از جوابی که ایرانیان به نمایندگان آلمان و لهستان و مسکو دادند نمی‌باشد. نمایندگان این دولت ها آمده بودند به دولت ایران پیشنهاد کنند تا با رؤسای ممالک نامبرده بر ضد سلطان عثمانی متحد شود. به آقای «کتاب» اسقف «دابارانل» که از طرف امپراتور آلمان حامل نامه‌ای برای شاه ایران بود و از شاه ایران به اصرار

درخواست می‌کرد که با امپراتور آلمان متحد شود و فوایدی را که از آن اتحاد عاید شاه ایران می‌گردید توضیح می‌داد و تشریح می‌کرد، اعتمادالدوله (شیخ علیخان) جواب داده بود که شاه ایران در مورد این پیشنهاد بیشتر از آنچه امپراتور و متحدینش نسبت به اتحادیه‌ای که شاه ایران در آغاز سلطنتش به وسیله سفرائش به امپراتور آلمان پیشنهاد کرده بود نمی‌تواند ابراز علاقه نماید، و اما درباره اینکه آرشوک دولت ایران را امیدوار می‌سازد که از این پیشنهاد فوایدی نصیب ایران می‌شود، اعتمادالدوله اضافه کرده بود که شاه ایران به پادشاه عثمانی وعده داده است که با یکدیگر در صلح و آرامش زندگی کنند و شاه ایران هیچ نفعی را از محترم شمردن قولی که به شاه عثمانی داده است بالاتر نمی‌شناسد. آرشوک جواب داده بود که ترک‌های عثمانی مکرر از قول و وعده‌ای که به شاه ایران داده‌اند عدول کرده‌اند و هر وقت منافعشان اقتضا کرده است به عهد خود وفا نکرده و بدون هیچ ناراحتی تعهد خود را زیر پا گذارده‌اند. به آرشوک جواب داده شده بود که شاه ایران نقض عهد و پیمان شکنی را هنر و افتخاری نمی‌داند و رفتار ناشایسته ترک‌ها را تلافی نمی‌کند و نقض عهد و پیمان شکنی را برای ترک‌ها می‌گذارد و از آن تقلید نمی‌کند...» (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۷۴-۱۷۲). سالمون سکورکی سفیر لهستان اظهار کرده بود که موقعیت مناسبی پیش آمده تا شاه ایران شهرهای بصره و بغداد و ارزروم را از ترکان بازپس بگیرد. اعتمادالدوله جواب داده بود شهرهای مذکور برای ایران بیش از شهر کامی‌نیک برای لهستان اهمیت ندارد. بنابراین هر وقت دولت لهستان شهر کامی‌نیک را از ترکان پس گرفت نوبت ایران هم خواهد رسید که بصره و بغداد و ارزروم را پس بگیرد... (همان: ۱۷۴؛ نوائی، ۱۳۶۰: ۲۳۸). نماینده مسکو نیز به نوبه خود گرفتاری‌های مختلف پادشاه عثمانی را توضیح داده و اظهار کرده بود که با کمک دولت ایران در کمال راحتی و آسانی می‌شود سلطان عثمانی را از میان برداشت. به او جواب داده شد اگر دولت عثمانی به ضعف دچار شده و خوار و ذلیل گشته است دولت ایران حرفی ندارد، ولی ایران نمی‌خواهد که دولت عثمانی به کلی نابود شود و از میان برود، زیرا اگر چه دولت عثمانی برای ایران همسایه‌ای قوی است و گاهی وسایل ناراحتی ایران را فراهم می‌کند، ولی اگر در همسایگی ایران دولت دیگری در مذهب با مذهب ایرانیان اختلاف داشته باشد وجود می‌داشت؛ یعنی همسایه ما به جای عثمانی، غیر مسلمان می‌بود تحمل او برای ما دشوارتر می‌بود؛ برای دولت ایران نفعی ندارد که دولت عثمانی به کلی ضعیف شود و نتواند از خود دفاع کند، زیرا برای کشور شاهنشاهی ایران ممالکی را که سلطان عثمانی در اختیار دارد در حکم سد مستحکمی است که از هجوم سلاطین مسیحی به کشور ایران جلوگیری می‌کند. در جواب آخرین اصرارها و التماس‌هایی که نمایندگان نامبرده کرده بودند اعتمادالدوله به آنها گفته بود، آقایان فراموش نفرمایید که «باز کردن سرکندوی

بسته کار خطرناکی است، زیرا کسی که سر کندو را باز کند ممکن است در معرض هجوم زنبورها قرار گیرد و نیش زنبورها به او آسیب برساند». اعتمادالدوله با بیان این عبارت و به کار بردن این تعبیر می‌خواسته است به آنها بفهماند تا موقعی که پادشاه عثمانی که وحشتناک‌ترین دشمن ایران است سرگرم مبارزه با مسیحیان است دولت ایران در کمال آرامش به سر می‌برد، ولی اگر ایرانیان علیه پادشاه عثمانی به اتحادیه‌ای بپیوندند از یک‌ها و هندی‌ها که با ترک‌ها از یک مذهب (اهل سنت) می‌باشند برای دفاع از پادشاه عثمانی بر ایرانیان خواهند تاخت، هر چند قوای آنها در برابر قوای ایران ضعیف می‌باشد، تعداد زیاد آنها ممکن است ایرانیان را ناراحت کند بدون اینکه از طرف کشورهای مسیحی که از ایران دور می‌باشند امید کمکی وجود داشته باشد (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۷۴).

از مطالب بالا جواب عاقلانه وزیر به خوبی فهمیده می‌شود. همچنین این موضوع استنباط می‌شود که ممکن است وزیر از جریان‌ات جهانی و تغییر و تحولات در عثمانی و اروپا اطلاع دقیق داشته و احتمالاً خواسته است همان معامله‌ای را که اروپاییان با اسلافش اسماعیل اول، طهماسب اول و عباس اول انجام دادند مقابله به مثل کند در سال ۱۰۹۵ هـ. ق. / ۱۶۸۳ دولت عثمانی بر ضد اطیش لشکر کشید و سرداری آن را قرا مصطفی صدراعظم به عهده داشت و شهر وینه را محاصره نمود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۹۹). کمپفر که یکی از اعضای هیأت سیاسی اعزامی از آلمان به دربار صفوی بود می‌نویسد: «چون سلطان ترک [در ۱۶۸۴] کاملاً سرگرم جنگ با مسیحیان بود شاه به سهولت می‌توانست حکومت خود را بر اراضی عثمانی مستقر بسازد؛ اما پادشاه با اشاره به قرارداد منعقد شده از پذیرفتن این پیشنهاد خودداری کرد. ما؛ یعنی سفرای پادشاه آلمان، سوئد و لهستان که می‌کوشیدیم شاه را به اقدامی علیه بغداد تشویق کنیم از کوشش‌های خود چه طرفی بستیم؟ ما در بار ایران در ناز و نعمت می‌زیستیم؛ اما ناگزیر بودیم علی‌رغم مدت طولانی اقامتمان به پادشاهان خود خبر عدم موفقیت در کار را بدهیم. صلح استوار برای شاه سلیمان با باب عالی بهتر از امیدواری به یک پیروزی ممکن‌الحصول بود» (کمپفر، ۱۳۶۲: ۶۹).

کمپفر در قسمتی از کتاب خود جوابی را که شیخ علیخان به هیأت آنها داده بود آورده است که آن خود به وضوح گویای علل عدم موافقت وزیر ایرانی با خواسته‌های هیأت آلمانی و لهستانی است. «در پذیرفتن تقاضای شما؛ یعنی اقدام به جنگ نه با قرارداد صلحی که ما با خواندگار (سلطان ترک) منعقد کرده‌ایم موافقت دارد و نه اوضاع و احوال روزگار ما چنین اجازه‌ای می‌دهد. از اینها گذشته مسافتات بعید مانع از آن است که ما بتوانیم به عنوان متفق واقعی یکدیگر را حفظ و حمایت کنیم و اخبار و اطلاعات مربوط به اهداف و موقعیت‌های جنگ را به اطلاع یکدیگر برسانیم. وقایع شاه عباس کبیر به ما

می‌آموزد که چنین اتحادی خطرناک است، زیرا او هم با فرنگی‌ها متحد بود؛ ولی چون مسیحیان بدون اطلاع قبلی و موافقت او با ترک‌ها عهد مودت بستند او ناگزیر شد که تمام بار جنگ را یک تنه به دوش بکشد» (همان: ۸۵).

به واسطه سیاست عاقلانه و دلسوزانه‌ای که شیخ علیخان در روابط خود با دول غربی در پیش گرفته بود همهٔ سیاحانی که به ایران آمده و آثار مکتوبی از خود به جای گذاشته‌اند نارضایتی خود را از او مخفی نکرده در عین حال نتوانسته‌اند کارهای بخردانه و میهن خواهان او را هم نادیده بگیرند. شاردن خود یکی از این افراد است (شاردن، ۱۳۴۹/ج ۳: ۱۰۴). حتی کمپفر یکی از علل عدم موافقت شیخ علیخان را با خواسته‌های آنها حسادت وی نسبت به فتوحات مسیحیان می‌داند و طرز فکر وی ناشی از احتیاط کاری و رعایت تمام جوانب، که یک حس انتقام‌جوئی مستتر در آن بود می‌داند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۵). کمپفر از عدم موافقت و همراهی شیخ علیخان با خواسته‌های سیاسی، نظامی هیأت آنها به قدری ناراحت بود که حتی یکی از علل این عمل صدراعظم را سنی مذهب بودن وی معرفی می‌کند. وی می‌گوید: گویا شیخ علیخان پنهانی از طرفداران اهل سنت باشد. سنی‌ها پیرو شعبه‌ای از اسلام هستند که تقریباً تمام مسلمانان غیر ایرانی و بخصوص ترک‌ها (عثمانیها) به آن گرویده‌اند...» (همان: ۸۴). کذب این سخن بدیهی است، چگونه ممکن است سلسله‌ای شیعی مذهب متعصب و خصم تسنن در آستین خود مار بپرورد، بدون آنکه خود متوجه شده باشد و تنها یک فرد بیگانه که جز مدت بسیار اندکی در ایران اقامت نداشته است به آن پی برده باشد. به یقین کمپفر یا واقعاً احتمال سنی بودن وزیر را داده که آن امر می‌توانست از عدم توافق صدراعظم با اهداف هیأت سیاسی مذکور در حمله به عثمانی سنی مذهب باشد و یا اینکه کمپفر صرفاً برای جوسازی و خراب کردن شخصیت وزیر و در مظان اتهام قرار دادن او به این حيله متوسل شده است. در کل می‌توان تا اندازه‌ای سیاست خارجی شیخ علیخان را با سیاست خارجی امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه در زمان‌های بعد قابل انطباق دانست.

نتیجه

مطالعه دوره صفویه از جهت روابط خارجی از جهات مختلف قابل توجه است. در این میان مقایسه سیاست خارجی ایران عصر صفوی با اروپا به دلیل آنکه اروپا در آن عصر به تازگی رنسانس را پشت سر گذاشته بود با ایرانی که همچنان در همان عوالم سنتی خود سیر می‌کرد می‌توانست مفید باشد. در طول تاریخ هر کشور و از جمله ایران، پیوسته میان نوع سیاست خارجی و منافع مادی و معنوی آن

کشور ارتباط تنگاتنگی وجود داشته است. از این رو در ایران عصر صفوی ویژگی های خاص چون مذهب، امنیت، ذهنیات و خاطرات تاریخی در سیاست و روابط خارجی ایران بسیار تعیین کننده بوده‌اند و از آنجا که مناظر و مبانی فکری ایرانی ها در طول تاریخ کمتر دچار تحول و دگرگونی بنیادین شده بود سیاست و روابط خارجی آنها نیز از یک فرایند تقریباً ثابت برخوردار بود؛ اما در اروپا اوضاع به گونه‌ای دیگر بود. وقوع رنسانس در آنجا که حاصل تحولات و تغییرات بنیادین در حوزه‌های اجتماعی، دینی، سیاسی و اقتصادی بود نوعاً مناظر و مبانی فکری اروپاییان را تغییر داد و از یک طرف سیاست خارجی آنها را اساساً متحول کرد و از طرف دیگر موجب بسیاری پیشرفت ها در عرصه‌های گوناگون حیات تمدنی آنها گردید که این خود موجب تشدید و تحکیم و توفیق سیاست خارجی آنها گردید.

ایران عصر صفوی اگرچه به لحاظ زمانی با عصر به شکوفه نشستن تحولات معرفتی اروپا هم زمان است و اگرچه ایران برای نخستین بار مناسباتش با اروپا در مقیاسی بی مانند گسترش می یابد؛ اما هیچ وجه مشابهتی در نظام معرفتی آنها به چشم نمی خورد. بین نوع تصور و تلقی ایرانیان و اروپاییان معاصر صفویه از سیاست تفاوت بارزی وجود داشت. بی تردید حاکمان و نوع عملکرد آنها منبعت از استعدادها، آرمان ها، سنت ها و باورهای افراد جامعه تحت حکومت آنهاست. اگر چه حاکمان نیز می توانستند ویژگی های فوق‌الذکر جامعه خود را دستکاری و یا نوع نگرش به آنها را تا حدودی متحول کنند. بنابراین چنانچه بخواهیم به سؤال های زیر پاسخ بدهیم. چرا شاهان صفوی غالباً درک صحیح و عمیقی از رفتار دیپلماسی اروپاییان نداشتند؟ چرا شاهان صفوی نتوانستند رمز حقیقی ترقیات اروپاییان دست کم در عرصه نظامی را کشف کنند؟ چرا حکومتگران صفویه نتوانستند اقتباساتی از بنیادهای فرهنگ مادی اروپا داشته باشند؟ و بسیاری سؤالات دیگر از این نوع، پاسخ‌هایی که برای آنها می‌یابیم غالباً نمی‌تواند متفاوت از پاسخ‌هایی باشد که فاعل سؤالات آنها نه حکومتگران، بلکه جامعه ایران عصر صفوی است.

منابع

اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۲) *مطلع الشمس*. جلد ۱. فرهنگسرا. تهران.
 _____ (۱۳۶۴) *تاریخ منتظم ناصری*. تصحیح رضوانی. جلد ۲. تهران: دنیای کتاب.

اولتاریوس، آدم (۱۳۶۹) *سفرنامه آرام اولتاریوس*. ترجمه حسین کردبچه. تهران: شرکت کتاب برای همه.
 بدن، لوئی (۲۵۳۶) *تاریخ عقاید اقتصادی*. دکتر هوشنگ نهاوندی. تهران: مروارید.

تاورنیه، (۱۳۶۳) *سفرنامه تاورنیه*. ترجمه ابوتراب نوری. اصفهان: کتابخانه سنائی و کتابفروشی تایید. دلاواله، پییترو (۱۳۷۰) *سفرنامه دلاواله*. ترجمه شجاع الدین شفا. تهران: علمی و فرهنگی.. رحیم لو، یوسف (۱۳۵۱) *کاپیتولاسیون در تاریخ ایران*. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۲۴، شماره ۱۰۲.

سانسون، (۱۳۴۶) *سفرنامه سانسون*. ترجمه تقی تفضلی. تهران: ابن سینا. شاردن، ژان (۱۳۴۹) *سیاحتنامه شاردن*. ترجمه محمد عباسی. تهران: امیرکبیر. شوستر والسر، سیبلا (۱۳۶۴) *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپائی*. ترجمه غلامرضا ورهرام. تهران: امیرکبیر.

صادقی، مقصود علی و یوسف رحیم لو (۱۳۸۱) *میزان آگاهی صفویان از نظامهای حکومتی در ایران*، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۴۴، شماره ۱۸۱ - ۱۸۰.

عاملی، شیخ بهاء الدین عاملی (بی تا) *جامع عباسی*. تهران: فراهانی.

فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳) *زندگانی شاه عباس اول*. جلد ۳. تهران: دانشگاه تهران.

فلور، ویلم (۲۵۳۶) *اولین سفرای ایران و هلند*. به کوشش حسین ابوترابیان. تهران: طهوری.

فیگوئروا، دن گارسیا سیلوا (۱۳۶۳) *سفرنامه*. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نی.

کارری، جملی (بی تا) *سفرنامه کارری*. ترجمه عباس نخجوانی و عبد العلی کارنگ. بی نا.

کروسینسکی (۱۳۶۳) *سفرنامه*. ترجمه عبدالرزاق دنبلی. تهران: توس.

کاتف، فدت آفانس یویچ (۲۵۳۶) *سفرنامه کاتف*. ترجمه محمد صادق همایونفر. تهران: کتابخانه ملکی.

ممویرینگ، ژورژ (۱۳۳۰) *سفرنامه سرآنتونی شرلی*. ترجمه آوانس. تهران: انتشارات برادران با قراف.

نوائی، عبدالحسین (۱۳۶۰) *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

_____ (۱۳۶۰) *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۰۲۷ تا ۱۱۰۵*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

هربرت، موریس (۱۳۶۲) محمد رضا بیک سفیر ایران در دربار لوتی چهارده. ترجمه عبدالحسین وجدانی. انتشارات گزارش.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴) *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*. تهران: امیرکبیر.

Chenciner, Robert, and Magomed Khanov – “ Persian exports to Rusia from the sixteenth to the nineteenth century “ Jr. Iran’ vol’ XXX; 1992.